اصول: استصحاب، جلسه 80: چهارشنبه 20/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر روایاتی بود که مرحوم شیخ در ذیل آیۀ شریفۀ «**إِنّي أُريدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلى أَنْ تَأْجُرَني ثَمانِيَ حِجَجٍ**» وارد شده و مرحوم شیخ اشاره می‌کنند که اینها اشعار دارد که احکام شرایع سابقه تا ردع نشده باشند قابل استناد هستند.

یکی از این روایت‌ها، روایتی بود که درش استفاده می‌شود که اجاره دادن انسان، خودش را اجاره بدهد و برای دیگری اجیر بشود این صحیح نیست. خب بحث این گذشت.

یک روایت دیگری مجموعۀ روایاتی بود که خب چند تا روایت داشت روایتش را جلسۀ قبل خواندیم که ماحصل مطالب این روایات این بود که مهریه نمی‌تواند اجارۀ نفس باشد و بین زمان ما و زمان حضرت موسی علیه السلام فرق است. زمان حضرت موسی این که حضرت موسی مهریه‌اش اجارۀ نفس بوده است به خاطر این است که حضرت موسی می‌دانسته است که می‌تواند این اجاره را تحویل بدهد، این مهریه را تحویل بدهد، و زنده می‌ماند و این کار را انجام می‌دهد. ولی خب کدام انسانی هست که همچین علمی را داشته باشد که بتواند این را مهریه قرار بدهد.

خب معنای مطلب این است که آن چیزی که اگر شرایط ما همان شرایط حضرت موسی بود حکم حضرت موسی هم با حکم ما یکی بود. اصل استدلال این هست که شرایط ما این معنایش این است علتی که حکم ما با حکم حضرت موسی تغییر کرده نه به دلیل این که کبرای حکم تغییر کرده، موضوع متفاوت بوده. حالا اصل این نکته را من عرض بکنم، ببینید در مهریه باید چیزی باشد که ملک شوهر باشد. شوهر باید ملک خودش را مهریه قرار بدهد. حالا یا بالأخره در ذمه‌اش یک چیزی را قرار داده که زن مالک چیزی بشود در ذمۀ من. البته جاهایی که شخص در ذمه‌اش مهریه را به عهده می‌گیرد قبل از معامله مرد مالک نیست. یعنی اینجور نیست که من الآن مالک میلیون‌ها تومان هستم چون می‌توانم میلیون‌ها تومان را به ذمه بگیرم. بعد از این که یک معامله‌ای می‌کنم و به ذمه می‌گیرم بعد از آن طرف مالک ذمۀ من می‌شود. مالکیت قبل از بیع شرط نیست. همین مقدار که بعد از بیع مالک باشد کافی هست. ولی در صورتی من می‌توانم یک چیزی را به عهده بگیرم که امکان پرداختش وجود داشته باشد. یعنی قدرت بر دادن آن پول را باید داشته باشم تا بشود.

شاگرد: علم به قدرت

استاد: علم به قدرت، حالا این را بعد عرض می‌کنم. قدرت بر یک شیء را انسان باید داشته باشد. یک موضوع حکم واقعی قدرت واقعی است. اما حکم ظاهری، یعنی این که من در جایی که شک دارم که قدرت دارم یا قدرت ندارم خب در یک سری جاهایی عقلاءً یک حکم ظاهری وجود دارد، این حکم ظاهری این است که می‌گویند اصالة السلامة، اصالة الحیاة. حالا بفرمایید استصحاب زنده ماندن. نمی‌دانم من زنده خواهم ماند یا زنده نخواهم ماند. حکم ظاهری این هست که من زنده می‌مانم، بنابراین وقتی من زنده می‌مانم می‌توانم این شیء را به عهده بگیرم. در جایی که من یک خانه‌ای را الآن دارم اجاره می‌دهم، یک خانه را ۵ ساله اجاره می‌دهم. به چه عنوانی خانه را ۵ ساله اجاره می‌دهم؟ من مگر می‌دانم که ۵ سال زنده می‌مانم؟ شرط این که من مالک منافع این خانه باشم این هست که ۵ سال زنده باشم. و الا اگر بعداً کشف شد که من زنده نیستم، کشف می‌شود که من مالک نبودم. پس این که من الآن دارم معامله می‌کنم براساس یک حکم ظاهری است.

شاگرد: الآن مالک بالفعل آینده هم هست؟

استاد: الآن مالک بالفعل آینده هستم به شرطی که آینده زنده باشم. و الا اگر آینده زنده نباشم الآن مالک آینده دیگر نیستم. کشف می‌شود که، البته نسبت به یک سومش مالک هستم به نحو وصیت، نه به نحو غیر وصیت. آن یک اعتبار خاصی هست که شارع من را از حالا نسبت به شیء آینده مالک فرض کرده. ولی منهای آن یک سومی که می‌توانم وصیت کنم، آن هم ملکیت محدده است نه ملکیت مطلقه. یعنی مالک هستم برای وصیت کردنش، مقدمه است برای این که وصیت کنم. پس بنابراین الآن من به شرطی مالک آینده هستم که آینده زنده باشم. ولی اگر آینده زنده نباشم دیگر مالک نیستم. و منهنا یظهر که اگر من، اگر کسی خانۀ خودش را اجاره بدهد بعداً از دنیا برود، این اجاره باطل می‌شود. یعنی باطل می‌گویند فضولی است. یعنی چون ملک غیر را در واقع، من نسبت به آینده، نسبت به حکم واقعی فضولی است. علی القاعده اگر ورثه اجازه بدهند این معامله تصحیح می‌شود. ولی اگر ورثه اجازه ندهند معامله تصحیح نمی‌شود. چون ملک ورثه بوده. البته ابتداءً حکم ظاهری این بوده که معامله صحیح است، حکم ظاهری بر مبنای، حالا استصحاب حیات بفرمایید، یا یک اصل عقلایی دیگری منهای استصحاب، اصالة الحیاة بفرمایید. بر این اساس من معامله کرده بودم. ولی خب به نظر می‌رسد که در بحث بین اجاره به معنای اجارۀ منافع و اجاره به معنای این که من خودم را اجیر کنم، اجیر کنم و این را به عنوان مهریه قرار بدهم. بخواهم مهریه قرار بدهم این تفاوت هست که مهریه تبعّض بردار نیست. یعنی ببینید شما فرض کنید این خانه را ۱۰ ساله اجاره می‌دهید. وقتی ۱۰ ساله اجاره می‌دهید خب ۵ سال ظرف مدت اجاره زنده هستید، ۵ سال بعد زنده نیستید، خب تقسیط می‌شود. نصف اجاره را صحیح هست، نصفش صحیح نیست، تبعّض سفته پیدا می‌کند. ولی در مهریه اینجور نیست، مهریه یک کاسه است. مهریه نسبت به اصل جواز مباشرت، جواز زندگی، اینجور نیست که مثل ازدواج موقت نیست. ازدواج موقت یک چیزی شبیه اجاره است. یعنی هر مقداری که طرف زمانی که تمتع بود آن مقدار هم در قبالش پول هست. ولی این اینجور نیست. خب بنابراین من اگر شما یک فرض کنید شخصی دو ماهه اجاره داد خودش را. بعد از یک ماه از دنیا رفت. چون تقسیط بردار نیست این اجاره‌اش صحیح نیست. یعنی این عدم صحت اجاره به جهت این هست که، این به عنوان مهریه صحیح نیست، ولی به عنوان این که همینجوری شخص اجیر بخواهد بشود در مقابل یک پولی اشکال ندارد. من خودم را اجیر می‌کنم برای این که در مقابلم همین الآن می‌گویم یک ساله اجیر می‌شوم در مقابل ۱۰۰ هزار تومان. خب ۶ ماهش زنده بودم، ۶ ماهش زنده نبودم، ۱۰۰ هزار تومان تقسیط می‌شود، نصف می‌شود. ولی نکاح دائم اعتباری هست که تخصیص‌بردار نیست. یعنی اصل به زوجه در آمدن، اصل قیومتی که مرد دارد نسبت به زن، اصل مباشرت، همۀ اینها یک کاسه در مقابل مهریه قرار می‌گیرد.

شاگرد: اجیر شدن شخص با اجاره دادن مثلا مغازه و خانه فرقی نشد

استاد: فرق شد دیگر. نه، اجاره دادن خود شخص با اجاره دادن خانه فرق ندارد. ولی به عنوان مهریه نمی‌تواند باشد، مشکل قضیه

شاگرد: اجارۀ خانۀ یک ساله مهریه می‌شود؟

استاد: بله، هیچ اشکالی ندارد. نه، اجارۀ خانه را هم نمی‌تواند مهریه قرار بدهد به آن معنا. حالا این توضیحی دارد بعد من عرض می‌کنم. یک نکته‌ای هست این نکته‌اش را حالا می‌خواهم توضیح بدهم.

پس بنابراین اصل قضیه این هست که در واقع مهریه باید چیزی باشد که همین الآن من مالکش باشم، حکم ظاهری هم اینجا فایده ندارد به دلیل این که امکان، حکم ظاهری یا عقلایی در جایی هست که اگر کشف خلاف شد بشود یک جوری حلّش کرد. در اینجور موارد خب می‌گویند حالا فرض کنید الآن معامله صحیح، بعداً حالا طرف زنده از آب در نیامد معامله تقسیط می‌شود. ولی در جایی که معامله تقسیط‌بردار نیست عقلایی نیست که یک همچین معامله‌ای ولو به نحو حکم ظاهری. یعنی این که عقلاءً عقلاء اینجا در مورد مهریه می‌گویند از اوّل باید مهریه را طرف به نحو کامل مالک باشد.

یک نکته‌ای اینجا هست آن نکته را توجه بفرمایید آن وقت ممکن است شما این اشکال را مطرح کنید که در خود همین روایت در ذیلش مهریه قرار دادن تعلیم سوره را مطرح کرده، چه فرقی دارد بین تعلیم سوره و این که انسان خودش را اجاره بدهد؟ چه تفاوتی دارد؟ تعلیم سوره ممکن است من قبل از این که آن سوره را تعلیم بدهم از دنیا بروم. پاسخ مطلب این است که یک موقعی شما، در بحث تعلیم سوره، تعلیم دادن شخص من موضوعیت ندارد. آن که هست آن این است که آن خانم می‌خواهم از منفعت دانا شدن سورۀ قرآن و یاد گرفتن سورۀ قرآن بهره‌مند بشود، و بنابراین اگر من خودم تعلیم سوره ندهم، به یک نحو حلالی به کس دیگری، فرض کنید برادر آن خانم هم قرآن بلد است، من از برادر آن خانم مجاناً یا با پولی درخواست بکنم که تو بیا به این خانم سوره را یاد بده. به مهریه عمل شده. مهریه این نیست که من این سوره را یاد بدهم. این است که تعبیری هم که در روایت هست علیٰ سورةٍ من القرآن، حتی تعلیم سوره هم ندارد، یعنی خود سوره. یعنی این که زن می‌خواهد واجد سورۀ قرآن بشود. سورۀ قرآن را یاد بگیرد. وقتی زن این سورۀ قرآن، البته به نحو حلال نه این که به یک اجنبی نامحرم امثال اینها به او سورۀ قرآن یاد بدهد. آن مفروض این نیست که سوره به هر نحوی از انحاء که شد ولو به نحو محرّم. نه فرض کن ولی خب محلل بودن تعلیم سوره اختصاص به این شوهر که ندارد. خب می‌تواند به یک نحو، کس دیگری که حلال باشد سوره را یاد بدهد و امثال اینها. تازه حتی نامحرم هم باشد، نامحرم واجب نیست که حتماً به نحوی باشد که محرم باشد که امثال اینها. علی ای تقدیر نکته‌ای که اینجا هست بین این که من خودم را اجیر می‌کنم، کسی که خودش را اجیر می‌کند خصوصیت خودش دخالت دارد. اجیر ویژگی‌های فردیه‌اش دخالت دارد. این که من اجیر هستم. چون افراد در این که حرف گوش کن هستند، حرف گوش کن نیستند امثال اینها تفاوت‌های جدی دارد. این است که شما فرض کنید یک نفر را خادم قرار می‌دهید این جور نیست که این طرف بگوید که نه من نمی‌خواهم یک کس دیگر را به جای خودم قرار بدهم. اعتماد به این خادم مهم است. خصوصیات فردیۀ خادم دخالت دارد. به خاطر همین خادم به طور متعارف ویژگی‌های فردیه‌اش مهم است. من آن که می‌خواهم اجیر من باشد یک کسی باشد که قابل اعتماد باشد، بتوانم هر حرفی را به او می‌زنم گوش کند.

شاگرد: معلم قرآن هم

استاد: معلم قرآن اینجور نیست. معلم قرآن. چیز کلی، عنوان‌های کلی است. فردی نیست، کلی است.

شاگرد: ۱۸:۰۰

استاد: نه، دقت نکردید بحث را. ببینید حالا یک نکته‌ای را هم من ابتداءً خوب بود این را قبلاً می‌گفتم. در روایات اتفاقاً در مورد همین تعلیم قرآن یک سؤالی در یک زمینه‌ای شده، خوب بود روایتش را هم می‌آوردم می‌خواندم خوب بود. آن سؤال شده که شخصی مهریه را تعلیم قرآن قرار داده. قبل از مباشرت طلاق صورت گرفته، نصف مهریه که برمی‌گردد چجوری است؟ حضرت فرموده نصف آن مقداری که تعلیم قرآن اجرت دارد. تعلیم قرآن چقدر اجرت نوعیه دارد؟ نصف آن برمی‌گردد. علتش این است که تعلیم این شخص خصوصیت ندارد. تعلیم قرآن چقدر ارزش بازاری دارد؟ این در واقع مهریه است. مهریه چون خصوصیات فردیه به طور. اینها جنبه‌های نوعیه‌اش ملاحظه می‌شود. از جهت نوعاً جایی که قرآن مهریه قرار می‌گیرد، مهریه یاد گرفتن زن از قرآن است. یعنی باید کاری کنیم که زن عالم به قرآن بشود. و این عالم قرآن بود امکان‌پذیر هست بدون شوهر. نیازی نیست که شوهر باشد. بعد از این که شوهر هم از دنیا رفت ممکن است کس دیگری بیاید این را یاد بدهد. ورثه اگر بیایند کس دیگر را اجیر کنند، این چیز را یاد بدهد، به مهریه عمل کردم، خصوصیت. یعنی فرض کنید شوهر بمیرد. ورثه واجب هست مهریه‌اش را ادا کنند، چجوری مهریه‌اش را ادا می‌کنند؟ یک کسی را اجیر می‌کنند، کسی که محرم باشد. فرض کنید به برادرش می‌گویند، به کسی که خصوصیت آن چیز را داشته باشد. ولی اجیر شدن شخص، خود شخص خصوصیت دارد. این اعتمادی که به فرد خاص وجود دارد.

شاگرد: اوّلا این کار را می‌خواهد الزام بشود؟

استاد: کار به وسیلۀ این شخص.

شاگرد:

استاد: نه اجیر شدن، من خودم را اجیر می‌کنم نه خانه ساخته بشود. من خودم را می‌خواهم اجیر بکنم یعنی من می‌خواهم ببینید این شبیه، اجیر شدن شخص یک چیزی هست شبیه عبد شدن و بنده شدن است. کسی که بنده می‌شود بنده ویژگی‌های فردی‌اش مهم است. این است که در بنده‌ها، بنده به اصطلاح مثلی نیست که مشابه داشته باشد، قیمی است. این تفاوت دارد، مثلی نیست، قیمی است. علتش این است که خصوصیات فردیه درش مهم است. مثلی و قیمی تفاوتش این است. مثلی آن چیزی هست که خصوصیات فردیه نوعاً در آن آن قدر دخالت ندارد. قیمی آن چیزی هست که خصوصیات فردیه درش دخالت دارد.

شاگرد: الآن کارگر چجوری است؟

استاد: کارگر مثلی است. ولی اجیر شدن تمام وقت قیمی است. این دو تا فرق دارد. من یک روز، یک روز کارگر می‌خواهد اینجا کار کند، این یک جور است. یک موقعی هست من اجیر می‌خواهم بشوم هر چی شما بگویید من انجام بدهم. یک موقع کارگری وجود دارد. کارگری هست می‌خواهد بیاید یک ساختمان را برای من مشخص کند، مقدارش مشخص است، کارش مشخص است. ولی اجیر شدن این نیست. اجیر می‌گویم من نوکر شما، هر کاری می‌گویید انجام می‌‌دهم. هر دستوری بدهید انجام می‌دهم. این که مورد بحث هست این است. یعنی اختیار تام را به آن آقا دادن. یک چیزی شبیه عبد و مولا. این چیزی که شبیه عبد و مولا هست خصوصیت فردیه در آن دخالت دارد.

شاگرد: اگر تمام خصوصیات آن شخص را یک نفر دیگر داشته باشد چی؟

استاد: اگر آن، این به خاطر این که نوعی است. بحث همین است دیگر. دقت نکردید. به دلیل این که ویژگی‌های نوعیۀ این شخص معمولاً تکرار پذیر نیست به خاطر همین متقوم به شخص است.

شاگرد: این روایتی که اشاره کردید مقصودتان را متوجه نشدید چی است؟ گفته اگر قرآن آن طرف قبل از ؟؟؟ ۲۲:۳۷ طلاق داد بعد نصف آن اجرتی که به خاطر این ؟؟؟ در بازار می‌دهند برمی‌گردد به

استاد: ظاهر، من می‌خواهم بگویم البته به عنوان مؤید ذکر می‌کنم. ظاهرش این است که خود مهریه دارد برمی‌گردد، نه بدل مهریه. خود مهریه این است، نصف مهریه است. یک موقع است شما می‌گویید چون امکان‌پذیر نیست دارد برمی‌گردد این که مؤید گفتم چون ممکن است شما گفتید که این بدل مهریه است، چون مهریه خودش امکان‌پذیر نیست قیمتش دارد برمی‌گردد. نه، این ظاهرش این است که می‌خواهد بگوید مهریه آموزش قرآن است و این آموزش قرآن قیمت این یک امر کلی هست. یعنی آموزش قرآن من نیست. آموزش قرآن کلی است. و این آموزش قرآن کلی قیمت باید بکنیم ببینیم چقدر است؟ این را می‌خواهم بگویم.

شاگرد: یعنی متقوم شخص باشد دیگر نمی‌شود قیمت کرد؟ قیمت مشخص ندارد؟

استاد: نه قیمت مشخص ندارد. می‌خواهم بگویم که این آن چیزی که قیمت تعلیم قرآن را گرفته، نه قیمت تعلیم قرآن من. یعنی مهریه تعلیم قرآن علی وجه الکلی است. نه تعلیم دادن قرآن که توسط من باشد. این را می‌خواهم بگویم. تعلیم قرآن کلی مهریه است، نه تعلیم دادن من قرآن را. به خاطر همین، ظاهر این قضیه این است که آن چیزی که مهریه هست که قیمتش باید نصفش برگردد، یک امر کلی هست. این امر کلی متقوم به من نیست که با مردن من دیگر امکان‌پذیر نباشد. خب بعد از من هم امکان‌پذیر هست. این تفاوت بین این مهریه و چیز هست.

شاگرد: پیدا کردم بخوانم؟

استاد: بله بخوانید.

شاگرد: کافی، جلد ۵، ۳۸۲:

«زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى سُورَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا فَبِمَا يَرْجِعُ عَلَيْهَا قَالَ بِنِصْفِ مَا يُعَلَّمُ بِهِ مِثْلُ تِلْكَ السُّورَةِ.»

استاد: یعنی آن چیزی که اینجا هست آن سوره است. یعنی به نحو کلی. تعلیم السورة چقدر قیمت دارد؟ این را می‌خواهم بگویم. آن چیزی که اینجا مهریه هست تعلیم السورة است. قیمت تعلیم السوره را اینجا محاسبه کرده، نه تعلیم دادن من سوره را.

شاگرد: قیمت تعلیم خاص

استاد: نه، تعلیم کلی را. علتش این است که اصلاً تعلیم کلی اینجا مهر است. آن چیزی که اینجا مهر هست تعلیم دادن من. چون متعارفاً اینجور نیست. یعنی در واقع چه کار کنیم که آن آقا، خانم قرآن یادگیر بشود؟ این آن چیزی که هدف اصلی هست آن این است که زن قرآن را یاد بگیرد. اگر به وسیلۀ این یادگیری قرآن حاصل بشود این مهریه تأمین شده. من برداشتم این است که تأیید که گفتم مؤید ممکن است حالا شخصی بگوید که تعلیم دادن من این قرآن را با تعلیم دادن دیگران این قرآن را قیمتش یکی بوده این از باب این بوده که نمی‌دانم یا بگوید که چون، حالا یک جورهایی بخواهد به صورت تکلّف آمیز اینها را حل کند، ولی ظاهر قضیه این هست که نه آن چیزی که مهریه هست اصل تعلیم دادن سورۀ قرآن است به نحو کلی نه تعلیم دادن شوهر سورۀ قرآن را.

شاگرد: اگر شرط کند که می‌خواهم شوهر یاد بدهد اینجا؟

استاد: اگر شرط کند نه، این درست نیست.

شاگرد: ؟؟؟ تعلیمی که در روایت باید علم داشته باشد، اگر ورثه بخواهند چیز کنند، ممکن است ورثه این کار را نکنند، کوتاهی کنند. یعنی علم ندارد طرف به این که بعدش ورثه این سوره را.

استاد: آن که مشکلی نیست که، به هر حال به ذمۀ. نه بحث سر این نیست، بحث سر این است که مالک قادر باشد. شخصی که من می‌دانم عمل نمی‌کند آن معامله باطل نیست که. دو نکته را توجه بفرمایید، حالا این را. یک بحث قدرت یک موقعی قدرت باید داشته باشم. این بحث قدرت و بحث این که استیفاء دو مطلب جداگانه هست اینها را از همدیگر تفکیک کنید. من معامله‌ای می‌کنم. از اوّل معامله‌ام قرار نیست به این معامله هم عمل کنم، آن طرف هم می‌داند، معامله باطل نیست که. شرط صحت معامله این نیست که حتماً طرف به معامله عمل کند. این که من قدرت بر انجام معامله داشته باشم. ببینید یک موقعی هست من یک شیء خاصی را که مالک هستم می‌فروشم، این را می‌فروشم چون مالک هستم ملک است، ولو بعداً نمی‌خواهم بدهم، آن طرف هم می‌داند نمی‌خواهد بدهد. ولی خب این همین مقدار که مالک این طرف بشود برایش کافی است. خب این معامله صحیح است. البته خب موظف هست بدهد، ولی خب نمی‌خواهد به تکلیفش عمل کند. عمل کردن به تکلیف شرط صحت معامله نیست. ولی بعضی چیزها هست که من مالکش نیستم. مالک وقتی نبودم قدرت بر انجام عمل شرط این هست که بتوانم معامله کنم. وقتی چیزی را در ذمه می‌گیرم باید بتوانم آن را تحویل بدهم. قدرت بر تحویل، این نکته را هم ضمیمه بکنم ببینید حالا به تناسب این را هم عرض کنم بد نیست. در روایات ما دارد لا تبع ما لیس عندک. این لا تبع ما لیس، حالا این را بگذارید بعداً بگویم. خلاصۀ عرض من این هست که در جایی که انسان می‌خواهد یک چیزی را در ذمه بگیرد. قبل از معامله مالک ما فی الذمه‌اش نیست. اعتبار این که به چه عنوان من می‌توانم این را به دیگری تملیک کنم به شرطی که قدرت بر آن شیء داشته باشم. من یا باید مالک بالفعل آن شیء باشم یا به اعتبار قدرت بر آن شیء بتوانم روی آن معامله کنم. بر شیءای من می‌توانم معامله کنم که قدرت بر او داشته باشم. حالا این اصل مطلب. ولی این که مرحوم شیخ انصاری اینجا تعبیر می‌کند که اشعار نه دلالت، علتش این است که اینجا یک نکتۀ عقلایی است. این حکم خاص همینجور است. اصلاً این حکم خاص یعنی یک قانون عقلایی هست که آن قانون عقلایی این هست که من باید یا مالک عوض و آن شیءای را که می‌خواهم از خودم منتقل کنم، از من به دیگری منتقل بشود، یا باید مالکش باشم یا قدرت بر آن داشته باشم. این جنبۀ عقلایی دارد. این ربطی به احکام تعبدیه ندارد. ما می‌خواهیم بگوییم بله در امور علتی که امام علیه السلام اینجا می‌گویند شما نمی‌توانید و حضرت موسی علیه السلام می‌توانست چون یک شرط عقلایی وجود دارد، شرط عقلایی این هست که شخصی که مهریه را می‌خواهد به دیگری منتقل کند باید علم داشته باشد که نسبت به این مهریه یا مالک است یا قدرت بر آن دارد. جایی که مهریه در ذمه طرف قرار می‌گیرد. حضرت موسی این علم را داشت، شما این علم را ندارید. چون این جنبۀ عقلایی دارد. اما چیزهایی که جنبۀ تعبدی صرف دارد، این که حالا یک نحوۀ خاصی فرض کنید شنبه معاملات بر یهودی‌ها حرام بوده. حالا بر ما هم شنبه معاملات حرام باید باشد؟ این جنبۀ تعبدی دارد، ممکن است این تعبدی ملاکاتش فقط بر آن زمان باشد، بر ما نباشد. امور عقلاییه ملاکاتش، ملاکات مستمره است. ملاکاتش ولو در حد مقتضی مستمره است. بنابراین در مورد امور عقلاییه می‌توانیم بگوییم اصل اوّلی این است که اگر منعی ایجاد نشده باشد آن حکمی که بر آنها باشد بر ما هم باشد. ولی ما نمی‌توانیم به‌طور کلی در اموری که ریشۀ عقلایی ندارد آنها را هم تثبیت کنیم. اینجا به تناسب یک نکته‌ای را می‌خواستم اضافه کنم آن این است که ما در روایات داریم لا تبع ما لیس عندک. این لا تبع ما لیس عندک آیا این یک حکم تعبدی است یا یک حکم عقلایی است؟ به نظر می‌رسد لا تبع ما لیس عندک حکم تعبدی است نه حکم عقلایی. لا تبع ما لیس عندک اشاره به این هست که بعضی‌ها می‌رفتند قبل از این که مالک یک شیء بشوند معامله می‌کردند. می‌گفتند که من فرض کنید می‌آمد طرف می‌گفتش که این خانه را می‌بینی؟ من این خانه را از تو خریدم، به این عنوان که تو بروی از آن مالک بخری به محضی که شما خریدید به ملک آن طرف در بیاید. خب این عقلایی است، غیر عقلایی نیست. چون من توان این را دارم که بروم از طرف بخرم. ملکیت شأنیه دارم. یک شیءای را که، یک عین خاصی است، یک موقع کلی هست، حرف کلی نه. عین خاص را که من می‌خواهم معامله کنم قدرت بر این عین خاص، قدرت بر مالکیت این عین را عقلا کافی می‌دانند برای این که من بخواهم معامله کنم. لازم نیست که بالفعل مالک باشم تا آن بخواهم معامله کنم. معامله می‌تواند براساس این که لو ملکتُ، کما این که، اصلاً سنی‌ها هم قائل به بعضی چیزها هستند. اینها می‌گویند که مثلاً نذر می‌کنیم کلّ ما املکه فهو صدقةٌ فی الله. نذر می‌کردم که اگر هر چی را مالک بشوم به محض مالک شدن صدقه بشود. خب روایت می‌گوید لا صدقة الا فی ملکه. لا صدقة الا فی ملکه می‌گوید اوّل باید مالک باشی تا بعد صدقه قرارش بدهی. این روایات و اینها ناظر به همین جهت هست که. اینها یک حکم‌های شرعی خاص است که در معاملۀ عین شخصی مالکیت فعلیه شرط است نه مالکیت شأنیه و تقدیریه. آن که حکم ۳۴:۵۰ شرعی است، این غیر از بحث ماست. بحث ما بحث کلی است. در کلی لازم نیست من مالک کلی قبل از چیز باشم. همین که قدرت داشته باشم بر این که این کلی را بعداً اداء کنم، همین کافی هست بر این که آن کلی را به ذمه بگیرم و طرف را مالک ذمۀ خودم بکنم به نحو کلی. لا تبع ما لیس عندک در مورد معاملات شخصیه است و آن یک حکم تعبدی هست آن غیر از بحث‌های ما هست. این بحث‌ها، بحث‌های کلی است. آن چیزی که کلی هست من در صورتی می‌توانم شیءای را در ذمه بگیرم که مالکش باشم. حکم واقعی‌اش مالکیت. حکم ظاهری‌اش هم در مورد اموری که تبعّض‌پذیر باشد حکم ظاهری عقلایی است. ولی در مورد اموری که تبعّض‌پذیر نباشد مثل مهریه. مهریۀ عقد دائم، نه مهریۀ عقد موقت. مهریۀ عقد دائم که تبعّض‌پذیر نیست این مهریه از اوّل باید من علم داشته باشم که به آن مهریه قدرت دارم. پس بنابراین در جایی که من خودم را می‌خواهم اجیر قرار بدهم به دلیل این که نمی‌دانم در مدت اجاره زنده خواهم بود یا زنده نخواهم بود این معامله باطل است. و این بطلان معامله هم، اصل بطلان معامله درست است ولی عرض من این هست که این در مورد مواردی هست که چیزهای عقلایی دارد.

شاگرد ۱: این که فرمودید عقلایی است الآن عقلا همین که طرف دارد اقدام می‌کند، آن کسی که دارد اجیر می‌گیرد برای این که می‌داند بالأخره ده سال معلوم نیست زنده باشد.

استاد: نه ظاهریه است. بعداً اگر کشف شد که چیز شد می‌گویند معامله باطل است.

شاگرد ۱: می‌گویم عقلا جایی که تخصیص‌پذیر نیست را. اگر به نحو اقدام باشد می‌گوید خب من قبول دارم

استاد: نه درست نیست. نه عقلایی نیست. نه اصلاً.

شاگرد ۱: همین مثال

استاد: نه اصلاً اینجور نیست. حالا به فرض هم عقلایی نباشد عقلا. چیز استنکار ندارد. یعنی اینها اموری هستند که اقتضاءات عقلاییه است. یعنی عقلا نمی‌خواهم بگویم در حد فعلیت. عقلا این که می‌گوید شما اگر یک معامله‌ای را می‌خواهید بکنید به حکم واقعی صحت معامله متوقف است بر این که واقعاً مالک باشید یا قادر بر شیء باشید.

شاگرد ۱: یا طرف اقدام کند

استاد: اقدام نه، اصلاً.

شاگرد ۱: می‌گویند طرف خودش دارد رضایت می‌دهد.

استاد: نه. اگر شما مرادتان این است که آن چیزهایی که. بعضی چیزها عقلایی هم هست، مثل قماربازی، قمار عقلایی است. ولی آن عقلایی نمی‌گویم. عقلایی که، قمار به یک نحوی عقلا هم چیز می‌کنند ولی نه از سر عقلشان. قمار یک چیزی رسمی است در میان مردم، خودش اقدام کرده. ولی عقلایی نیست. دو مفهوم عقلایی داریم. یک مفهوم عقلایی هست که افراد انجام می‌دهند ولو کار سفیهانه‌ای است، عقلا به گردنش هم می‌گذارند.

شاگرد ۲: سیرۀ عملی عقلاست

استاد: سیرۀ عملی عقلاست. آن که شما می‌گویید چون اقدام کرده، قمار هم اقدام کند می‌گویند باید بدهی دیگر. نه

شاگرد ۱: تعبدی دیگر

استاد: نه تعبدی نمی‌شود.

شاگرد ۱:

استاد: نه دقت نکردید. دو تا عقلایی داریم. خود عقلا هم می‌گویند این مطلب درست نیست. یعنی عقلا هم درست نیست به این معنا که وقتی شارع این حکم را جعل می‌کند می‌گوید خیلی خب کاری جعل کردی.

شاگرد ۱: الآن مثلاً یک کسی جوان ظاهر حال سالمی، ۲ سال من این را اجیر کنم، چرا؟ چون

استاد: آن حکم ظاهری است. بحث سر این است که حکم ظاهری در جایی که تبعیض‌پذیر نیست جاری نیستش. آن که شما اجیر می‌کنید آن به خاطر این که تبعیض‌پذیر است. تبعیض‌پذیر باشد نه عقلایی نیست. خب این بحث تمام. حالا شنبه ان شاء الله می‌آییم در همان بحث اصل مثبت دیگر

شاگرد ۳: اینجا هم فقها قائل شدند

استاد: طبق قاعده است، طبق قاعده هم باید قائل بشوند. همینجور هم باید باشد. چیزی نیست که افراد. نمی‌دانم حالا من مراجعه به کلمات آقایان نکردم. یک چیزی است کاملاً طبق قاعده است و می‌گویم یکی دو تا روایت هم نیست، ۵، ۶ تا روایت دارد و همینجور هم هست، ولی می‌خواهم بگویم که این طبق قاعده بودن در مواردی هست ریشۀ عقلایی دارد. این که مرحوم شیخ اشعار تعبیر می‌کند منشائش این است که از این نمی‌شود به نحو کلی حکم را نتیجه گرفت. ما می‌خواستیم بگوییم کل حکم لم. اصلاً اینجور چیزها به آن معنا آدم می‌داند که نسخ هم نمی‌شود. اینجور چیزها چون نکات و جنبه‌های عقلایی که این دارد جنبه‌های مستمره است. احتمال نسخ هم اینها را نمی‌دهد. چون آن نکته‌اش، نکته‌ای هست که زمان تا زمان ندارد. فرق ندارد. اینجور نیست که در آن زمان. ولی بعضی چیزها هست که نکات زمانیه در آن دخالت دارد. مثل فرض کنید انما جعل السبت. بحث سبت، حرمت ماهیگیری، حرمت آن چیزها در یوم سبت.

شاگرد ۱: نکات عقلایی هم دارد، ولی قبلاً حلال بوده، در اسلام حرام شده. این احراز نمی‌شود پس هر چی عقلایی است، ملاکاتش هم همیشه

استاد: نمی‌خواهیم بگوییم که شارع مقدس نمی‌تواند بر خلاف امور عقلاییه رفتاری کرده باشد.

شاگرد ۱: احراز

استاد: نه، بحث سر. نه ربطی. اصلاً بحث را دقت نکردید. بحث سر این نیست که امور عقلاییه شرعاً قابل ردع نیست. قابل ردع هست شرعاً. احتمال ردع می‌دهیم ولی این معنایش این نیست که امور عقلاییه اگر شارع ردع نکرده باشد ممضات است. این که اینجا حکم، بحث سر این است. مرحوم شیخ می‌گوید احکام شریعت سابقه اگر ردع نکرده باشد امضاء شده است. ممکن است از امور عقلاییه است. این مثل همۀ امور عقلاییه است. امور عقلاییه اگر ردع نشده باشد امضا شده است. این ربطی به این ندارد که همۀ احکام شریعت سابقه این شکلی باشد. امور عقلاییۀ شرایع سابقه همینجور است. ولی این ربطی به این ندارد که همۀ احکام شرایع سابقه باشد.

شاگرد: ما می‌دانیم اینجا اصلاً نسخ هم نشده. قبلاً تعبیر می‌کردید ما اصلاً در اینجور چیزها می‌دانیم.

استاد: نه می‌گویم حالا احتمال نسخ هم بدهیم آن یک بحث این است که متعارفاً در اینجاها آدم نکتۀ دیگری، یقین داریم که نسخ نشده. می‌خواهم بگویم به فرض هم، نه دو تا مرحله چیز هست. می‌گویم حتی، یعنی دو پاسخ است. یک پاسخ لو سلّمنا را می‌گویم. می‌گویم متعارفاً در اینجاها اصلاً علم داریم که نسخ نشده، این یک نکته.

نکتۀ دوم، اگر بحث نسخ هم مطرح باشد شبیه ردع سِیَر عقلاییه است. ردع سِیَر عقلاییه غیر از نسخ احکام تعبدیۀ شرعیه است. این فوقش این مطلب ازش استفاده می‌شود که احکام عقلاییۀ شرایع سابقه اگر ردعی شارع نکند ممضات است، عیب ندارد ما هم می‌پذیریم. ولی آیا از این می‌توانیم استفاده کنیم که احکام تعبدیه‌شان هم همین حکم را دارد؟ نه. یعنی این را می‌خواهم بگویم تعمیم نمی‌شود، در مشابهات این می‌شود منهای حالا آن اشکال اوّلی که ما اینجاها یقین داریم که نسخ نشده. منهای آن. اگر آن هم باشد معنایش این است که تنها در دایرۀ احکام عقلاییه این مطلب را ما می‌توانیم قائل بشویم نه به‌طور کلی. خب عیب ندارد ما بگوییم. این که شیخ اشعار تعبیر می‌کند، اشعار به دلیل این که کلی نیست. حالا ممکن است شخصی نمی‌شود ما یک حکم کلی از آن استفاده کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

پایان